

تراژدی اصلاح طلبی: پایان انتخابات و آغاز انتخاب

فاطمه صادقی



«سرشت^{۹۶} سرنوشت است.» سرنوشت اصلاح طلبی را باید در سرشت آن جستجو کرد تا اعتبار گرفته هراکلیتوس یونانی در باب تراژدی آشکار شود.

از آخرین «تکرار می کنم» نه چندان آبرومندانه‌ی سید اصلاحات در انتخابات ۹۶ تا روزی که اسلحه‌ی یک اصلاح طلب گویا خوش نام که زمانی سکان‌دار وزارت آموزش و پرورش دولت اصلاحات هم بود، یک زن را در یک ماجرای به ظاهر خصوصی، اما عمیقاً سیاسی، از پا در آورد، تنها دو سال طول کشید. در این تراژدی، ضد قهرمان مبتلا به اسکیزوفرنی جنسی-سیاسی حاد، همچون هر تراژدی دیگری، با حذف قهرمان زنده ماند. میترا استاد، قهرمان این تراژدی، که اصلاح طلبان برای مخدوش کردن شخصیتش از هیچ تلاشی فروگذار نکردند، کاری سترگ را به انجام رساند: نجفی را وادار کرد از دوگانگی دست بردارد. تزلزل و دوگانگی ذاتی اصلاح طلبی که از حاکمیت دوگانه در بالا تا دوگانگی در پایین یعنی زندگی شخصی را دربرمی گیرد، در این ماجرا به خوبی از پرده برون افتاد. همچون هر تراژدی دیگری، مسأله به انتخاب سرنوشت ساز میان ابتدال و مرگ مربوط بود. این واقعه ابتدال از نوع اصلاح طلبانه را که «تصادفاً» با یک وزیر فرهنگ دیگر آغاز شد، به نهایت رساند. اما تصادفی در کار نیست. ابتدال به نام فرهنگ شاید تنها پروژه‌ای باشد که اصلاح طلبی در انجام آن تمام و کمال موفق بوده است.

کم تر حزب و جریان شناخته شده‌ای را می توان برشمرد که در چنین مدت کوتاهی به این سرعت و تا این درجه سقوط کرده باشد. اصلاح طلبی از این جهت رکورد جدیدی را به ثبت رساند. جریانات سیاسی بی ریشه، در وقت خطر آزمون خود را پس می دهند. اما به دست رقیب از پای در نمی آیند، به خودتخریبی روی می آورند.

نقطه عطف این مسیر، اعتراضات دی ماه ۹۶ و مواضع اصلاح طلبان در قبال آن بود. اصلاح طلبان تلاش کردند با انتساب اعتراضات به جریان رقیب و کم شمار جلوه دادن عدد معترضان، از اهمیت آن بکاهند. در مجموع مواضع اصلاح طلبان نسبت به اعتراضات ۹۶ این بود که مردم معترض، عده‌ای لات و لوت با جیب‌های خالی اند. به نظر آن‌ها، معترضان مشروع عبارتند از افرادی با حساب‌های بانکی پر و پیمان یا دست کم قابل قبول که طبعاً

جلوداری اصلاح‌طلبان را پذیرند و کلیت نظام سیاسی را زیر سؤال نبرند. در گیرودار اعتراضات، برخی از اصلاح‌طلبان که دست‌وپای خود را گم کرده بودند، حتی تا ارائه‌ی پیشنهادِ مضحکِ تخصیصِ مکانی برای تظاهرات هم پیش رفتند.

این دو واقعه، یعنی موضع اصلاح‌طلبان در قبال اعتراضات خیابانی تهی‌دستان و کشتن یک زن به‌ظاهر بی‌ربط، اما عمیقاً مرتبط‌اند. در هر دو ی آن‌ها، تراژدی، با کشتن قهرمان به دست ضدقهرمان و چرخش او به سمت قدرت پایان می‌گیرد.

تسلیم در بالا؛ هراس از پایین

زمان آن رسیده که با شجاعت تصدیق کنیم اصلاح‌طلبی به‌رغم برخورداری از پشتوانه‌ی اجتماعی گسترده، از آغاز جریانی بی‌ریشه و بی‌هویت بود و لذا آن پشتوانه را هم به باد داد. این جریان از آزمون تاریخ و سیاست سربلند بیرون نیامد، عمدتاً به این دلیل که اصلاح‌طلبان شامل همه‌ی گروه‌های ریز و درشتی که این لقب را یدک می‌کشند، بی‌تاریخ و بی‌هویت بودند. آن‌ها با رانت‌جویی و تصرف فرصت‌طلایی پدید آمده پس از انتخابات دوم خرداد ۷۶ به‌عنوان نقطه‌ی تلاقی نارضایتی‌های اجتماعی و سیاسی پساانقلابی، به قدرت رسیدند و زان‌پس تلاش کردند تا با بسیج بدنه‌ی اجتماعی در پشت سر، خود را در بدنه‌ی قدرت برکشند؛ تلاشی که پس از ۸۸ با موانع سختی روبرو شد. البته نمی‌توان از قابلیت‌های نظری و عملی اولیه‌ی این جریان در بسیج نیروهای اجتماعی که دست‌آخر عمدتاً به حضور در چند انتخابات خلاصه شد، چشم پوشید، اما واقعیت این است که این قابلیت‌ها بیش از آن که حاصل پویایی‌های درونی این جریان و برآیند تلاش برای اثرگذاری همچون یک جریان سیاسی اصیل و ریشه‌دار سیاسی باشد، عمدتاً به مدد بهره‌جویی از فرصت‌های اقتصادی، حضور در قدرت و نهادهای وابسته به آن و نیز حذف سیستماتیک دیگر گروه‌های سیاسی در سال‌های پیش و پس از دوم خرداد حاصل شد. شاهد این امر این‌که با بی‌بهره شدن تدریجی اصلاح‌طلبان از رانت قدرت پس از ۸۴ توان

نظری و عملی این جریان نیز به تدریج افت کرد. در پیش چشمان ناباور جامعه‌ای که به واسطه‌ی وعده‌های اصلاح‌طلبان به آن‌ها به‌عنوان شوالیه‌های شکست‌ناپذیر «گذار به دموکراسی» دل‌بسته بود، اصلاح‌طلبی روزبه‌روز بیش‌تر آب رفت. حتی ظهور مترسکی مثل دولت اعتدال هم به جای آن که سکویی برای پرش باشد، به افول بیش‌تر آن کمک کرد.

اصلاح‌طلبی تنها به مدد رانت‌جویی اصلاح‌طلبان و تسلط آن‌ها بر سیاست ایران نیامد. در واقع با متشکل شدن نیروهای منتقد حاضر در قدرت در ذیل اصلاح‌طلبی، رقبا نیز توانستند خود را بازتعریف و منسجم کنند؛ امری که برای ادامه‌ی حیات آن‌ها ضروری بود. با سامان یافتن اصلاح‌طلبان، نیروهای محافظه‌کار نیز پوست انداختند، خانه‌تکانی کردند و خود را سروسامان دادند. جریان اصول‌گرا که همواره هم به لحاظ نظری و هم عملی از اصلاح‌طلبان به‌مراتب کوتاه‌قدتر بوده، برای ادامه‌ی حیات خود ضمن تلاش برای کنترل و سرکوب رقیب، سخت به همزیستی انگلی با آن وابسته بوده است. اصول‌گرایی تنها از رهگذر خون تازه‌ای که اصلاح‌طلبی در سیستم دید، توانست به حیات خود ادامه دهد.

اصلاح‌طلبی باعث انسجام اصول‌گرایی شد. برخی از معجب‌ترین و سیاسی‌ترین اصول‌گرایان همچون حبیب‌الله عسگر اولادی که در واقع دون کورلیونه‌ی اصول‌گرایان به حساب می‌آمدند، بدین امر واقف بودند و به‌رغم تأکید بر اختلافات عمیق سیاسی، در باطن از حضور مهارشده‌ی اصلاح‌طلبان در قدرت هواداری می‌کردند. زیرا می‌دانستند که تنها از این طریق، سلطه‌ی مافیایی آن‌ها تداوم خواهد داشت. با ملاحظه‌ی منازعات اخیر و زین‌پس‌خشن و خونین در این جناح بر سر قدرت می‌توان به اهمیت حضور اصلاح‌طلبان برای ادامه‌ی حیات اصول‌گرایی پی برد. اما به حسب ماهیت این جریان، در میان اصول‌گرایان افراد دوراندیش همچون عسگر اولادی کم‌شمار بوده‌اند. بیش‌تر اصول‌گرایان ترکیبی از کم‌هوشی سیاسی، کوتاه‌بینی و فرصت‌طلبی محض را در خود جمع کرده‌اند.

اما در همزیستی سالیان، اصلاح‌طلبی به تدریج رنگ اصول‌گرایی را به خود گرفت و تقریباً به همه‌ی آن صفاتی آراسته شد که پیش‌تر، تقابل با آن‌ها توجهی برای حضور در قدرت محسوب می‌شد: فساد، تقلب، انحصارطلبی، سوء استفاده از قدرت، رانت‌جویی، فرصت‌طلبی، مصلحت‌اندیشی، تلاش برای حضور در قدرت به هر قیمت، چشم‌فروستن بر مصائب اجتماعی و سرکوب جامعه، تعصب، ایدئولوژی‌زدگی و جز آن‌ها. امروز اصلاح‌طلبی با بحران هویتی عمیق دست به گریبان است که در واقع امر، به معنای بحران عمیق در کل بدنه‌ی نظام است: آزمون‌ها داده شده‌اند؛ قدرتمداران مردود شده‌اند؛ وعده‌ها رنگ باخته‌اند.

در واقع، مشکل اصلاح‌طلبی در همه‌ی این سال‌ها انتخاب بوده؛ نه انتخابات. طبعاً پایان تراژدی به معنای پایان دغدغه‌های مصنوع اصلاح‌طلبانه و جزئیات ملال‌آور ریز و درشتی است که این جریان با اتکا بر آن‌ها خود را سامان داده است. از اصلاح‌پذیری نظام سیاسی تا شعارهای ریز و درشت دیگر همچون گذار به دموکراسی، جامعه‌ی مدنی، انتخابات، توسعه‌ی اقتصادی، ایران برای ایرانیان و...

دی‌ماه ۹۶ فصل انتخاب تراژیک میان مردم و قدرت مستقر بود. مواضع اصلاح‌طلبان در محکومیت اعتراضات نشان از چرخش تمام‌عیار به سمت قدرت داشت؛ مؤید آن‌که یک جریان سیاسی نمی‌تواند مشروعیت خود را از مردمی بگیرد که خود را در مقابل آن‌ها می‌بیند. شعار دانشجویان در دی ۹۶ در مقابل دانشگاه تهران، تنها پایان تراژدی را اعلام کرد: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا!» زین پس، تأکیدهای ملال‌آوری از جنس «اصلاح‌طلبیم» نه تنها از بی‌ذوقی و ابتدال، بلکه از وقاحت خبر می‌دهند.

«سیاست ورزی ناممکن و ممتنع شده است.» این تعبیر را سعید حجاریان در یکی از نوشته‌های اخیر خود یادآور شد. اما تعبیر درست این گفته این است که دوگانگی ناممکن شده است؛ عصر حاکمیت دوگانه در همه‌ی معانی شخصی-سیاسی به سر آمده است. انتخاب اجتناب‌ناپذیر شده است. به تعبیر دیگر، چالش بزرگ اصلاح‌طلبان دیگر نه

انتخابات برای کسب قدرت است؛ نه زندان و شکنجه. اصلاح طلبی راهی به قدرت ندارد، چون دیگر نیازی به آن نیست. اصلاح طلبان هم دیگر به زندان نخواهند رفت، چون قهرمان نیستند. آن‌ها - باز هم به تعبیر حجاریان - سر خود را پایین می‌گیرند تا از توفان به سلامت بگذرند. چانه‌زنی در بالا و فشار از پایین اکنون تبدیل شده است به: تسلیم در بالا و هراس از پایین. ضد قهرمان، قهرمان را حذف می‌کند و با چرخش به سمت قدرت، از صحنه بیرون می‌رود. زین پس، ضد قهرمان اصلاح طلب تنها با ملال روزمره در ایام بازنشستگی به موقع دست به گریبان خواهد بود.

اما برخلاف گفته‌ی حجاریان، این سیاست نیست که ناممکن شده است. این اصلاح طلبی است که پایان گرفته است. اکنون ماییم که باید تخیل مان را از اصلاح طلبی آزاد کنیم. فصل انتخابات پایان گرفته و فصل انتخاب از راه رسیده است. سیاستی نو در راه است.